

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال چهاردهم، شماره بیست و هشتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

چرا سخنی از فیروز، فرزند یزدگرد سوم در شاهنامه نیست؟*

دکتر داریوش اکبرزاده

دانشیار پژوهشگاه میراث فرهنگی

چکیده

شاهنامه فردوسی یکی از سترگ شاهکارهای همیشه ماندنی تاریخ ادبی ایران زمین و گنج پایان ناپذیر زبان فارسی است. این کتاب از برای زبان فارسی از دید زبانی و از دید اسطوره‌شناسی برای شناخت باورهای کهن سال و نیز شناخت رخداد‌های تاریخی بسی ارزشمند است. آشکار است که مهم‌ترین بخش تاریخی شاهنامه، داستان شاهان ساسانی یا بخش پایانی کتاب است. این بخش و یا بهتر است بگوییم شاهنامه با داستان یزدگرد سوم به فرجام می‌رسد. فیروز، فرزند یزدگرد، با فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، به همراهی گروهی از هنرمندان، ارتشتاران و نوازندگان به چین پناه برد. شاه چین، گاژنگ، او را به عنوان شاه قانونی ایران پذیرفت. فیروز به یاری شاه چین، لشکرکشی‌های ناموفقی به ایران داشت و به مدت دو سال نیز در زرننگ (به‌عنوان پایتخت) به پایداری پرداخت. رخداد‌های هم‌پیوند با فیروز در بندهش و برخی یادگارنوشته‌های دوران اسلامی پرتوافکن است؛ اما پرسش اینجاست که چرا فردوسی از فیروز، فرزند یزدگرد سخنی نمی‌گوید. در این نوشتار به طرح پیشنهادی به‌عنوان مهم‌ترین دلیل سکوت شاهنامه درباره فیروز یزدگردان پرداخته می‌شود.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۸/۲۵

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۲/۸

pasaak@yahoo.com

نشانی پست الکترونیک نویسنده:

واژه‌های کلیدی: شاهنامه فردوسی، فیروز، یزدگرد سوم، غرور و هویت ملی، چین.

۱. مقدمه

شاهنامه فردوسی، شاهکار استاد توس، گنج پایان ناپذیر زبان فارسی است. این دانشنامه سترگ زبان فارسی، سوای ارزش‌های زبانی و اساطیری، دارای ارزش‌های تاریخی بسیاری است. آشکار است که رخدادهای هم‌پیوند با شاهان ساسانی، مهم‌ترین بخش تاریخی شاهنامه به شمار می‌آید. آنچه که فردوسی درباره شاهان ساسانی بیان داشته است، قابل‌سنجش با داده‌های باستان‌شناختی چون گل‌مهرها، مهرها، سنگ‌نگاره‌ها (cf. Gyselen, 2002: 23) و هم‌چنین برخی یادگارنوشته‌های زرتشتی به زبان پهلوی (قس. اکبرزاده، ۱۳۷۹) است. فردوسی در روایی شاهکار ملی از دو سرچشمه بی‌مانند آیین نوشتاری چون خداینامه و ترجمه آن‌ها و نیز از آیین گفتاری به شایستگی بهره برده است (Akbarzadeh, 2004: 25). این دقت و ارجاع دقیق به سرچشمه گفتاری و نوشتاری در سرآغاز داستان‌ها می‌باشد که به شاهنامه جایگاهی بس ارجمند در ادب پارسی و تاریخ ایران بخشیده است. در یکی از رساله‌های کارشناسی ارشد با هدایت این‌جانب، سال‌شمار پادشاهی هر شاه ساسانی در کنار سکه‌های برجای مانده (و دیگر منابع مهم اسلامی) از همان شاه را مورد بررسی قرار دادیم؛ جای شگفتی نیست که کمترین کاستی در بیان سال‌شمار این شاهان در شاهنامه با سکه‌ها دیده نمی‌شود^۱. داده‌های این‌چنینی در شاهنامه فراوان است و به ما اجازه می‌دهد تا نگاهی تاریخی نیز بدین کتاب، ویژه‌تر به بخش ساسانیان داشته باشیم. با وجود این، هدف این نوشتار پرداختن به گفته‌های گفته شده پیشین نیست. برای آنچه که در پی می‌آید، زمانی آن را بررسی کرده‌ام و سپس با سه استاد نامدار شاهنامه‌شناسی در میان گذاشته و دیدگاه این پیشکسوتان را پرسیده‌ام. موضوع این نوشتار بدین پرسش بسنده می‌کند که چرا در فرجامین برگ شاهنامه، از فیروز، فرزند یزدگرد سوم خبری نیست؟ استاد فرهیخته جناب دکتر امیدسالار بزرگوارانه در پاسخ به شاگرد خود فرمودند که پاسخی بدین پرسش ندارند؛ از این روی که از دید ایشان شاهنامه یک کتاب صرف ادبی و نه تاریخی است. دو استاد بی‌مانند و نامور در شاهنامه‌شناسی نیز پیشنهاد بنده را گواهی کردند و یکی از این بزرگان، نکته ارزشمندی بدان افزود که در پی خواهد آمد.

۱-۱. بیان مسئله

شاهنامه فردوسی با مرگ یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی به پایان می‌رسد. هرچند می‌توان حدس زد که داستان‌های یزدگرد از راه خداینامه‌ها و یا ترجمه‌های آن‌ها به شاهنامه راه یافت، اما داستان‌هایی که دارای سرچشمه روایی (گفتاری) اند نیز در شاهنامه کم نیست. من گمانم که برخی داستان‌های شاهان چندروزه و چندماهه بر تخت نشسته پایان روزگار ساسانی از راه آیین نوشتاری (یک سرچشمه نوشتاری) به شاهنامه راه یافته است؛ آنجا که دیگر فردوسی نه نامی از دفتر پهلوی و نه نامی از راوی خاصی می‌برد (قس: داستان فرآیین در جلد نهم).

با وجود این، یکی از شناخته‌شده‌ترین شخصیت‌های پایانی روزگار ساسانی، فیروز فرزند یزدگرد سوم است. هرچند یزدگرد بنا بر سال‌شمار رسمی زرتشتی، آخرین شاه ساسانی به شمار می‌آید و نوشته‌های زرتشتیان و روایت‌های آنان، یادگارهای نوشته‌های پساساسانی را سیراب کرد (قس. مسعودی، ۱۳۸۹: ۱۷۸)، اما به گمانی بتوان فیروز را از دید محض تاریخی، آخرین شاه ساسانی به شمار آورد. آشکار است که فیروز یزدگردان، به همراه دودمان شاهی و گروهی از نوازندگان، هنرمندان و ارتشتاران به چین گریخت و به عنوان شاه قانونی ایران، بسی مورد پشتیبانی گازنگ، شاه چین، قرار گرفت. فیروز در زرننگ، پایتختش، به پیروی از پدر، به ضرب سکه پرداخت (Akbarzadeh, 2014: 8). داستان فیروز و تلاش او در نجات ایران از راه یادگارنوشته‌هایی چون بندهش (به زبان پهلوی) و نیز گزارش‌های پساساسانی قابل فهم است. به عبارت خیلی روشن، فیروز شخصیتی شناخته‌شده برای برخی گزارش‌های پیش و نزدیک به زمان فردوسی است، اما پرسش اینجاست که چرا شاهنامه در موضوع فیروز سکوت کرده است؟ بس آشکار است که آرزوی نجات بخشی از کران شرق دور (دودمان شاهی) از راه برخی نوشته‌های مهم قابل درک است (Cereti, 1996: 635; Akbarzadeh(a), 2015: 290). نگارنده بر این داستان گمانمند است که آیا خراسان و راویان آن کران فرهنگ‌ساز، به عنوان یکی از مهم‌ترین مسیرهای پیوند ایران به آسیای میانه تا به شرق دور، از تلاش‌ها و در فرجام داستان‌های فیروز به دور بوده‌اند؟

از آنجا که طرح داستان شکست‌های فیروز در برابر اعراب، در پی داستان شکست‌های یزدگرد، با روح شاهنامه یعنی «ایجاد غرور ملی»، ناسازگار می‌افتاد، در این بخش با نوعی «حذف آگاهانه» روبه‌رو هستیم. به عبارتی روشن، فردوسی

۴۰ / چرا سخنی از فیروز فرزند یزدگرد سوم در شاهنامه نیست؟

نمی توانست و یا بهتر بگوییم نمی خواست شاهنامه را با «شکست نامه های پیاپی» به پایان برساند.

۱-۲. ضرورت و اهمیت پژوهش

درباره شخصیت فیروز، پناهندگی وی به چین و لشکرکشی های ناموفق وی در برابر اعراب (online: Compareti, 2009)، کارهای ارزشمند فراوانی به چاپ رسیده است؛ اما تاکنون موضوع فیروز در شاهنامه هرگز مورد بررسی واقع نشده است و در تمامی تحقیق های شاهنامه پژوهشی، این کتاب با داستان یزدگرد (سوم) به فرجام رسیده است؛ افزون تر در چرایی نبود داستان های فیروز، فرزند یزدگرد و فرار وی به چین، سخنی گفته نشده است. نبود یک پژوهش و نشان پرسش بر چرایی نبود داستان های فیروز در شاهنامه یا اشاره به نام وی، مهم ترین دلیل این نوشتار است.

۱-۳. پیشینه پژوهش

شوربختانه در این موضوع تا آنجا که نگارنده بررسی نموده است، هیچ کار پژوهشی چاپی دیده نمی شود. با وجود این نمی توان منکر کارهای ارزشمند پژوهشی با درون مایه تاریخی درباره شخصیت فیروز یزدگردان (online: cf. Pulleyblank, 1991) شد. در تمامی پژوهش های تاریخی نیز به موضوع سکوت شاهنامه در این مورد اشاره نشده است.

۲. بحث

۱-۲. یزدگرد، فرجام ساسانیان، شاهنامه و یادگار نوشته های پساساسانی

بس پیداست که با تازش تازیان به ایران و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، یزدگرد سرگردان، آخرین شاه ساسانی، در فرجام آسیابانی در مرو او را کشت. بسیاری از یادگار نوشته های پساساسانی، نه تنها این موضوع را گواهی می کند، که از خواست اندرونی یزدگرد در فرار به چین نیز پرده برداشته اند (cf. (Ibd., online)؛ نمونه های دیگری که در ادامه می آید گواه همین مطلب است:

یزدگرد به سوی سیستان روانه شد و از آنجا به کرمان و سپس به مکران رفت. آنگاه روی به طبرستان آورد. یزدگرد با فرستادن برخی از خاندان و گنجینه های خود نزد فغفور، شاه چین، با نزدیکان و برگزیده یی از سپاهیان، به نهانند روی آورد و فرخزاد را به جای خویش در مداین بنشانند. (ثعالی، ۱۳۸۶: ۲۷۴ تا ۲۷۲)

یزدگرد راه سیستان را در پی گرفت تا به مرو شاهجان رسید. قصد چین داشت و گنجینه و ذخایر خویش را بدانجا فرستاد. چون یزدگرد کشته شد، آنچه به چین فرستاده بود نزد خانواده‌اش باقی ماند. (مقدسی، ۱۳۸۶: ۸۶۶)

در شاهنامه نیز چنین آمده است:

همان را چنین پاسخ آورد شاه
همانا که سوی خراسان شویم
کز اندیشه گردد دل من تباه
ز پیکار دشمن تن آسان شویم

۲۱۳۷ / ۲۷۶ و ۲۷۷

با وجود این، بیت‌های زیر در داستان یزدگرد بسی پرشش برانگیز است؛ چرا یزدگرد به گونه‌ای ویژه بازرگانان چینی را مورد گفتار قرار داده است؟ آیا این گونه بیت‌ها می‌تواند با رخداد‌های پس‌ازگردی در پیوند باشد؟

وز آن پس به بازار گانان چین
چنین گفت کاکنون به ایران زمین
مباشید یک چند کز تازیان
بدین سودجستن سرآید زیان

(همان: ۳۱۷ و ۳۱۸)

شاهنامه فردوسی با مرگ یزدگرد پایان می‌پذیرد و در فرجامین برگ‌های آن کتاب، اثری از خواست درونی یزدگرد در فرار به چین نیز یاد نشده است؛ هرچند از فراخواندن نیروهای چینی به عنوان لشکر کمکی یاد شده است:

یکی دشنه زد بر تهیگاه شاه (= آسیابان)
رها شد به زخم اندر، از شاه آه
به خاک اندر آمد سر و افسرش
همان نان کشکین به پیش اندرش
سر آمد کنون قصه یزدگرد
به ماه سفندارمذ و روز ارد
به هجرت شده پنج هشتاد بار
به نام جهان داور کردگار

(همان: ۲۱۵۲ / ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۸۶۱ و ۸۶۲)

آیا کین خواهی بیژن از ماهوی (فرجام شاهنامه در داستان یزدگرد) نمی‌تواند ساخته و پرداخته دوران بعدی باشد تا به گونه‌ای آبرومند خون‌خواهی از ماهوی انجام گرفته باشد؟ آیا این خون‌خواهی و یا بهتر بگوئیم، کمک به پذیرش یک شکست خوارگونه نمی‌تواند با کار اسکندر پس از مرگ دارای سوم (همان: ۱۲۷۷) در یک نگاه سنجشی برابر افتد؟

۲-۲. فیروز یزدگردان

آشکار است که فیروز فرزند یزدگرد با گروهی انبوه از نوازندگان، هنرمندان و ارتشداران به چین گریخت و مورد پستی گاژنگ، امپراتور چین، به عنوان شاه

قانونی ایران قرار گرفت. او به یاری شاهنشاه چین، لشکرکشی‌های ناموفقی برای رهایی ایران داشت. گریز فیروز به چین (Rong, 2000: 7) و حضور هنرمندان ایرانی در شرق دور، سرآغاز تأثیر شگفت‌انگیز هنر ایرانی بر هنر آن کران است. گیرشمن از آن با عنوان هنر ایرانی-چینی نام برده است. (گیرشمن، ۱۳۷۰: ۳۳۰)؛ با وجود این، سیلا (کره) و ژاپن نیز از هنر ایرانی (Akbarzadeh(a), 2010: 149) تأثیر فراوانی پذیرفت.

باری، موضوع فرار فیروز به چین در بندهش (به زبان پهلوی) و برخی یادگارنوشته‌های پساساسانی نیز دیده می‌شود:

پسر یزدگرد به هندوگان شد و سپاه و گند آورد. پیش از آمدن به خراسان درگذشت. آن سپاه و گند بیاشفت. تازیان آن آیین «اکه دین» خویش را رواج بخشیدند و بس آیین پیشینیان را بیاشفتند. دین مزدیسنان را نزار کردند. (Akbarzadeh(b), 2010: 420)

«یزدگرد آخرین ملوک ایران وقتی کشته شد، سی و پنج سال داشت و دو پسر به نام بهرام و فیروز و سه دختر... به جا گذاشت و بیشتر اعقاب او در مرو هستند» (مسعودی، ۱۳۸۷: ۲۷۸).

«فیروز پسر یزدگرد نزد ترکان شتافت و ایشان به وی زنی دادند و او نزد ترکان بماند» (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۴۵).

«این نامه را (شاه چین) به جواب یزدگرد نوشت: «می‌دانم که باید شاه شاهان را بر ضد غالبان یاری دهند. وصف این قوم را که شما را از دیارتان بیرون کرده‌اند بگوی...» (طبری، ۱۳۶۲: ۲۰۰۴).

آیا این گزارش نمی‌تواند تحت تأثیر داستان فیروز، ایستایی او در چین و پستی‌های شاه چین از او باشد؟ ایستایی فیروز در زرننگ، جنوب شرق ایران، به‌عنوان پایتختش و نیز پیروی از یزدگرد در ضرب سکه (دریایی، ۱۳۹۱: ۱۱۱ تا ۱۱۶)، بخشی از گواهی تاریخی در کوشش فیروز در رهایی ایران است (Shahbazi, 2005: online).

داستان فیروز و تلاش برای رهایی ایران و آرزوی برگشت رهایی بخشی از کران شرق دور (دودمان یزدگرد) و نقش خراسان پهناور در این رفت و آمدها (Akbarzadeh(a), 2015: 288)، از موضوعات قابل فهم در نخستین سده‌های اسلامی است، اما فردوسی نه تنها در برابر این رخدادها سکوت می‌کند که حتی از خواست درونی یزدگرد در رفتن به چین نیز سخنی نمی‌گوید. اگر رفتن یزدگرد را به چین بتوان به نوع سرچشمه (گفتاری، نوشتاری) استاد توس پیوند

زد، اما برای رخدادهای هم‌پیوند با فیروز که داستان‌های وی برای بسیاری از نویسندگان و راویان شناخته شده بود، نمی‌توان موضوع سرچشمه نوشتاری را تنها بهانه کرد.

۲-۳. چرایی نبود داستان‌های فیروز در شاهنامه

در پاسخ به پرسش نگارنده، استادی دانشور و گران‌سنگ در شاهنامه‌شناسی، با گواهی پیشنهاد این‌جانب، نکته‌ای دیگر را نیز فرمودند که «داستان‌های فیروز در شاهنامه ابومنصوری، مهم‌ترین سرچشمه فردوسی، نبوده است.» و نگارنده ضمن تحسین همیشگی استاد نامدار، و با توجه به راویان مختلف شاهنامه (آیین گفتاری) به دنبال ارائه پیشنهاد و دلیلی دیگر است.

بی‌تردید یکی از مهم‌ترین پیام‌های شاهنامه، آفرینش و پاسداشت غرور ملی و پستی از هویت ملی بوده است. در این باره بسی گفته‌اند و نوشته‌اند (قس. صفا، ۱۳۷۶:۱۳). به باور نگارنده بخش‌هایی که می‌توانست به غرور ملی آسیب برساند و هویت ملی را دچار آسیب نماید، از سوی فردوسی کم‌رنگ و حذف شده است. بسی روشن است که فرجام شاهنامه نمی‌توانست با تحقیر غرور ملی و پیوند با شاهان بدون هیچ موفقیتی به پایان برسد. عدم موفقیت یزدگرد در برابر تازیان و افزون‌تر شکست‌های فیروز نمی‌توانست، با این خواست شاهنامه برابر افتد. پیش‌تر نگارنده بدین موضوع اشاره داشته که پیروی حکومت‌های ملی چون تبرستان و آل بویه از خسرو دوم در ضرب سکه یا برخی شورشیان ملی گرامی‌تواند نتیجه یک ذهنیت از یزدگرد و حتی خانواده‌اش (Akbarzadeh, 2015(a):6) نیز تفسیر شود. به گمانی یزدگرد، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین بهانه‌ها در شکست و فروپاشی ایران در اندیشه‌های بسیاری باقی مانده بود. این ذهنیت منفی نسبت به یزدگرد و بازماندگانش باید یکی از مهم‌ترین عواملی باشد که فردوسی نیز تلاش کرده است تا آبرومندانه شاهنامه را با فرجام کار وی (به شیوه سنتی) به فرجام رساند.

نگارنده بسی گمانمند است که داستان فرار دودمان شاهی به چین و رخدادهای هم‌پیوند با فیروز از نگاه تیزبین استاد توس دور مانده باشد؛ با وجود این، باور دارد که پاسداشت غرور ملی، داوطلبانه اجازه پرداختن بدین موضوع را به فردوسی نداده است. این‌جانب به پیوند زدن نبود رخدادهای فیروز یزدگردان (سوم) با شاهنامه ابومنصوری بسی گمانمند است، زیرا می‌توان به داستان‌هایی اشاره کرد که به گمان نیرومند در شاهنامه ابومنصوری نبوده است. آیا داستان شاهان دو روزه و چند ماهه پادشاهی کرده ساسانی را می‌توان به شاهنامه

ابومنصوری ارجاع داد؟ آیا هم‌پوشانی رخدادهای شاپور نخست و دویم در شاهنامهٔ ابومنصوری به شاهنامه وارد یا به گمانی در پی نوع برداشت و تفاوت‌های روایی از سوی راویان (گفتاری) بوده است؟ یا داستان سهراب (قس. امین ریاحی، ۱۳۷۹: ۵۷-۶۰).

سوی این موضوع، موبدان زرتشتی، به‌عنوان بخشی از سرچشمه‌های شاهنامه^۱، تلاش بسیاری در پاسداشت آیین ساسانی همچون رخدادهای شاهان پایانی آن دودمان داشته‌اند. زرتشتیان (مجوسان) از تمام ابزارهای ممکن برای پاسداشت آیین گذشته بهره گرفته‌اند تا آنجا که در گزارشی خاص با خوارج نیز دست دوستی می‌دهند^۲. آیا پایان شاهنامه می‌توانست با شماری داستان که موضوع آن‌ها شکست و تحقیر و فرار در برابر تازه واردان بود به پایان برسد؟ فردوسی در فرجام برخی شاهان ساسانی آنجا که پدرکشی را روایت می‌نماید، داستان را نرم‌تر روایت کرده است، جز مرگ خسرو دوم^۳ که به باور نگارنده پایان آخرین شکوه و غرور ایرانی به‌شمار می‌آمد. با وجود این، داستان شکست و فرار در برابر بیگانگان بسی متفاوت‌تر خواهد بود تا نسل‌کشی دودمانی (قس. داستان اردشیر شیروی و پیروز خسرو؛ شاهنامه جلد ۹، ۱۳۸۰: ۱ تا ۵۰).

۳. نتیجه

یکی از پرسش‌برانگیزترین و متفاوت‌ترین بخش‌های شاهنامه در سنجش با بسیاری از یادگارنوشته‌های پساساسانی نبود موضوع فرار فیروز فرزند یزدگرد به چین و لشکرکشی‌های پیاپی وی به ایران است. در نگاه نخست به گمانی بتوان گفت که خداینامه‌های پهلوی از یزدگرد به‌عنوان آخرین شاه ساسانی نام برده‌اند؛ اگر این سخن قابل گواهی است، اما وجود نام راویان نجیب‌زاده و پاسداران راستین اسطوره، تاریخ و فرهنگ ایرانی در شاهنامه از یک سو و نیز آنچه یادگارنوشته‌های پیش و پس از فردوسی درباره فیروز بیان می‌دارند، اندیشه هر پژوهشگری را می‌تواند گمانمند سازد.

از این روی و با پایه قرار دادن پیام اصلی شاهنامه، یعنی کمک به «غرور ملی، تطهیر هویت ایرانی و پاسداشت میراث گذشتگان و آفرینش کاخ گزندگانپذیر ادب پارسی»، به گمانی نیرومند بتوان ادعا کرد که این بخش آگاهانه از سوی فردوسی از شاهنامه حذف شده است. برای بررسی تلاش در پاسداشت غرور ملی، باید شرایط اجتماعی روزگار فردوسی مورد بررسی قرار گیرد (قس. امین ریاحی، ۱۳۷۹: ۹۷، ۱۰۱). یزدگرد، شاه سرگردان، نه تنها در برابر اعراب شکست خورد و به نوعی مقصر این شکست به شمار می‌رفت، از این روی، ادامه داستان و مرگ خفت‌بارش با شکست‌های بازماندگانش، پایان شاهنامه را ناخوش و لرزان می‌ساخت و آغاز نیرومندان شاهنامه در تقابل با پایانی لرزان و خفت‌بار قرار می‌گرفت.

بسیار دور از ذهن خواهد بود که گمان بریم، فردوسی از فرار دودمان شاهی به چین و لشکرکشی‌های فیروز (و برادرش بهرام و نیز نرسی؟) بی‌خبر بوده است. به گمانی فردوسی، تحقیر شکست‌ها را با شکست یزدگرد، به‌عنوان شناخته شده‌ترین شاه پایانی، به پایان برد و آگاهانه داستان‌های فیروز یا دست کم اشاره به نام وی را حذف کرد تا پایان شاهنامه آبرومند و بی‌آسیب به غرور ملی به فرجام رسد. آیا در بیت‌های زیر، پیش‌گویی رستم فرخ‌زاد به گونه‌ای بازتاب حس فردوسی از شکست و تحقیر روا شده نیست:

بدانست رستم شمار سپهر	ستاره شمر بود و با داد و مهر
که این خانه از پادشاهی تهی ست	نه هنگام پیروزی و فرهی ست
همه بودنی‌ها بیینم همی	وز آن خامشی برگزینم همی
بر ایرانیان زار و گریان شدم	ز ساسانیان نیز بریان شدم...

پیکره بی سر فیروز یزدگردان در چین (دوره تانگ)^۶



یادداشت‌ها

۱. رساله کارشناسی ارشد (خانم فاطمه جورابلو): «مقایسه داستانی-زبانی بخش تاریخی شاهنامه به مهم‌ترین منابع دوران اسلامی» (۱۳۸۹)، تحصیلات تکمیلی دانشگاه پیام نور.
۲. سنجش با سرآغاز داستان مهبود و زروان (شاهنامه جلد هشتم، ۱۳۸۰: ۱۵۶۰).
۳. در نوشتار آینده خود گسترده به پیوندهای خوارج و مجوسان در نخستین سده های اسلامی پرداخته‌ام. این نکته مهم را مدیون استاد علی رواقی هستم.
۴. مقاله جدید نگارنده (در دست داوری) با عنوان: «دو نماد هویتی ایرانیان در نخستین سده های اسلامی»، مجله ایران نامه (تورنتو).
۵. نگارنده درباره مرگ یزدگرد به دست آسیابانی صرفاً بر جایگاه آسیابان به‌عنوان یک پیشنهاد ابتدایی نشان پرسش می‌گذارد. آشکار است که شغل آسیابانی، یکی از پست‌ترین مشاغل بوده است. هنوز هم در کران دشتستان بوشهر (نیز نهاوند) مثلی پرکاربرد برای تحقیر دارند که می‌گویند: «فلانی لووابون (آسیابان) است یا به یک لووابون می‌ماند.» آیا کشته شدن یزدگرد به دست آسیابانی در هنگام خوردن غدایی بسیار بی‌ارزش (نان کشکین: شاهنامه)

نمی‌تواند بخشی از سیاه‌نمایی شخصیت این شاه ساسانی به دلیل شکست‌هایی که در برابر اعراب خورد، تفسیر شود؟
۶. نگارنده از جناب آقای دکتر ماتیو کامپارتی برای ارسال عکس فوق سپاسدار است. در پشت پیکره و به زبان چینی نام و نشان فیروز (معرفی) آمده است.

کتابنامه

الف. منابع فارسی

۱. اکبرزاده، داریوش. (۱۳۷۹). **شاهنامه و زبان پهلوی**. تهران: پازینه.
۲. امین ریاحی، محمد. (۱۳۷۹). **پایداری حماسه**. تهران: مروارید.
۳. بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۳۳۷). **فتوح البلدان**. ترجمه محمد توکل. تهران: نقره.
۴. ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. (۱۳۸۶). **شاهنامه ثعالبی**. ترجمه محمد فضائلی، تهران: نقره.
۵. گیرشمن، رمن. (۱۳۷۰). **هنر ایران در دوره پارت و ساسانی**. ترجمه بهرام فره‌وشی. تهران: علمی و فرهنگی.
۶. دریایی، تورج. (۱۳۹۱). **ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان**. ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی. تهران: پارسه.
۷. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۰). **شاهنامه** (نه جلدی). چ دوم، تهران: ققنوس.
۸. طبری، محمد بن جریر. (۱۳۶۲). **تاریخ طبری** (تاریخ الرسل و ملوک، شانزده جلد). مترجم ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
۹. صفاء، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). **حماسه‌سرایی در ایران**. چ. پنجم. تهران: امیرکبیر.
۱۰. مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۸۷). **مروج الذهب** (دو جلد). ترجمه ابوالقاسم پاینده. چ هشتم. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۱. مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۸۹). **التنبیه و الاشراف**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۲. مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۸۶). **آفرینش و تاریخ** (دو جلد). ترجمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. چ سوم. تهران: آگه.

ب. منابع انگلیسی

1. Akbarzadeh, Daryoosh. (2004), **The Demon of Wrath and Ayadgar Zariran** (Comparison narration of Daghghi Tusi-Shahnameh and Dinkart), Essays in Memory of A. Tafazzoli, Ed. by T. Daryae and M. Omidsalar, California: Mazda Publication.

2. Akbarzadeh, Daryoosh. (2010a), **Silla Paradise Ancient Iranians**, Seoul: HUFS.
3. Akbarzadeh, Daryoosh. (2010b), “**Hindugan of Bundahishn**, *Iranica Antiqua*, XLV, PP. 419-426, Gent.
4. Akbarzadeh, Daryoosh. (2014), “**China and the Myth of Jam** , *Journal of Indo-European Studies*, Vol. 42, no. 1, PP. 1-8, America.
5. Akbarzadeh, Daryoosh. (2015a), **A Note on Mazdean Escatology and the Fall of Sasanian**”, *Journal of Iran-nameh*, no. 30:2, PP. 288-295, Toronto.
6. Akbarzadeh, Daryoosh. (2015b), “**Two National Symbols of the Early Islamic Periods**”, (under review), *Journal of Iran-nameh*, Toronto.
7. Cereti, G. Carlo. (1996), “**Again on Wahrām I Warzāwand** , *La Persia e l'Asia Centrale da Alessandro al X secolo*, Accademia Nazionale dei Lincei, PP. 629-639, Roma.
8. Compareti, Matteo. (2009), **Chinese-Iranian Relations (xv), The Last Sasanian in China**”, *Encyclopaedia Iranica*, Online, New York.
9. Gyselen, Rika. (2002), **Nouveaux Matériaux pour la Géographie Historique de l'Empire Sassanide: Sceaux Administratifs de la Collection Ahmad Saedi**, *Studia Iranica*, cahier 24, Paris.
10. Pulleyblank, G. Edwin. (1991), **Chinese-Iranian Relations in Pre-Islamic Times**”, *Encyclopaedia Iranica*, Online, New York.
11. Rong, Xinjiang. (2000). “**Research on Zoroastrianism in China** , *China Archaeology and Art Digest*, vol. 4, no. 1, PP. 7-13, Peking.
12. Shahbazi, A. Shapur. (2005), **Sasanian Dynasty**, *Encyclopaedia Iranica*, Online, New York.